

تکرار کمیک شکست های تراژدیک تا کی؟!

سرمایه داری نمی چرخد و ظرفیت چرخیدن را به گونه بسیار تعیین کننده ای از دست داده است. این فرسودگی و فقدان توان چرخش، موقتی نیست. دورانی که بحران ها به رونق و رونق ها به بحران منتهی می گردیدند، تا حدود زیادی به تاریخ پیوسته است. سخن بر سر یک احتضار محتوم دترمینیستی نیست، هیچ بحرانی در هیچ ابعادی با هیچ طول موج و هیچ بعد زمانی به خودی خود سرمایه داری را تهدید به مرگ نمی کند. جنبش سندیکالیستی و رفرمیسم نیز زیر هر نام یا عنوان، نه خطری برای سرمایه که کاملاً بالعکس عصای عمر این نظام است. نابودی سرمایه داری فقط با دست توانای یک جنبش کارگری آگاه، سازمان یافته، شورانی، ضد کار مزدی و سراسری جامعه عمل می پوشد. در این تردیدی نیست اما در درستی این حرف که «سرمایه داری نمی چرخد» نیز جای هیچ شکی نیست. برد تأثیر همه عوامل خنثی سازی سیر رو به افت نرخ سود و تمامی اهرمهای چالش بحران با تمامی رشد بی مهار کمی، کیفی و زاد ولدهای مستمر تاریخی که داشته اند باز هم بسیار کند گردیده است. سرمایه داری این اهرم ها را مدام صیقل داده است و اشکال بسیار اثرگذارتر نوینی را بر آن ها افزوده است اما رشد تناقضات درونی بحران زای سرمایه از رشد تأثیر همه این اهرم ها به گونه ای بسیار چشمگیر پیشی گرفته است. آنچه امروز شاهدش هستیم این است که همه این مکانیسم ها از راههای مختلف افزایش شدت استثمار، کاهش بهای بخش ثابت سرمایه، تنزل دستمزدهای واقعی، ارزان ساختن بهای وسائل معیشتی و عناصر سرمایه ثابت به کمک تجارت خارجی تا اشکال تعیین کننده تر و تازه تر مانند بازار بورس و نقش اقتصادی دولتها با آنکه در ساقط سازی کارگران از هستی بسیار هولناک تر از گذشته کار می کنند اما در خنثی نمودن روند افت سودها یا خلاصی سرمایه از بحرانها ناکارآمد و کم تأثیرترند. تشدید استثمار طبقه کارگر، توسعه گرسنگی، بی دارونی، قتل عام ابتدائی ترین امکانات معیشتی و سلاخی پایه ای ترین آزادی ها و حقوق انسانی توده های کارگر دورترین مرزها را طی کرده است. نظام سرمایه داری در طول دو دهه اخیر، در مارپیچ چالش بحران هایش، به همه اشکال تعرض علیه هستی 5 میلیارد نفوس توده های کارگر دست یازیده است. با همه این ها به هیچ چشم اندازی برای خروج واقعی از چنگال پرخروش بحران ها، برای هیچ دوره کوتاهی در هیچ بخشی از جهان دست نیافته است. سرمایه جهانی به همین دلیل خود را مجبور دیده است که در کنار قتل عام زندگی روز میلیاردها کارگر دست به کار هزینه بی حساب و کتاب بهای نازل نیروی کار همه نسل های آتی طبقه کار جهانی گردد. بدهی خارجی چهار اقتصاد برتر حوزه یورو یا 4 رکن مهم اقتصاد اروپا شامل انگلیس، آلمان، ایتالیا، فرانسه به ترتیب حدود 10900، 6400، 3000 و 6400 میلیارد دلار برآورد گردیده است. این رقم در مورد امریکا از مرز 16200 میلیارد دلار گذشته است. سهم هر کدام از ساکنان این 5 کشور عظیم صنعتی دنیا از این بدهیها به ترتیب 176370، 75990، 50000، 75990 و بالاخره حدود 53000 دلار است. این رقم در مورد هر نفر از جمعیت ایرلند بالغ بر 580000 دلار گزارش شده است.

(استخراج شده از گزارش صندوق بین المللی پول. بانک تسویه حساب های بین المللی)

این نکته را هم فراموش نکنیم که داده های فوق بر مبنای تقسیم کل بدهیها به کل جمعیت هر کشور به دست آمده است. محاسبه ای که در عالم واقع بی پایه است. بورژوازی قرار نیست پرداخت کننده این دیون باشد. توده های کارگرند که در صورت استمرار بقای نظام بردگی مزدی مجبور خواهند بود تمامی این بدهی را پرداخت نمایند. بر همین مبنی رقم بدهی برای هر کارگر سکنه هر کدام این جوامع حتی با فرض کاملاً بی اساس ثابت ماندن اقلام کنونی!! باز هم بسیار بیشتر از 1.5 برابر مقداری خواهد بود که در گزارش صندوق بین المللی پول و بانک جهانی انعکاس یافته است. سراسر تر بگوئیم سرمایه داری لحظه لحظه ماندگاری روزش را نه فقط از شدت استثمار نسل حاضر طبقه کارگر، نه فقط از طریق قتل عام دار و ندار معیشتی روز 5 میلیون نفوس توده های کارگر که از حساب فقر مطلق، گرسنگی بدون مرز و فلاکت بی پایان و سراسری نسلهای آتی این طبقه هزینه می نماید. چرا چنین است؟ پاسخی بسیار روشن دارد. نرخ انباشت سرمایه در مقیاس بین المللی از نرخ تولید اضافه ارزش ها جلو افتاده است و تمامی مکانیسم های کارساز خنثی سازی این روند قادر به رفع مشکل حتی در کوتاه مدت نیست. نقش اقتصادی دولت در بدهکارسازی بدون هیچ مرز و محدوده توده های کارگر به سرمایه راه مفر تا کنون بازی است که سرمایه داری از آن سود می جوید. در این باره پائین تر صحبت خواهیم کرد اما پیش از آن بد نیست جدول زیر را کمی مرور کنیم.

میلیارد یورو

نام کشور	تولید ناخالص بدهی داخلی	سهم بدهی خارجی	نسبت بدهی به تولید داخلی	نسبت بدهی به تولید داخلی
	در سال	نرخ	ناخالص داخلی	ناخالص داخلی

فرانسه	1800	4200	66508	%235	%87
اسپانیا	700	1900	41366	%284	%67
پرتقال	200	400	38081	%251	%106
ایتالیا	1200	2000	32875	%163	%121
ایرلند	200	1700	390969	%1093	%109
یونان	200	400	38073	%252	%166
ژاپن	4100	2000	15934	%50	%233
آلمان	2400	4200	50659	%176	%83
امریکا	10800	10900	35156	%101	%100
انگلیس	1700	7300	117580	%436	%81
جمع	23300	35000	827201		

منبع: صندوق بین المللی پول، بانک تسویه حساب های بین المللی

بدهکاری دولت در اقتصاد سیاسی سرمایه داری معنای معینی دارد. دولت ها بدهکار می شوند زیرا عهده دار تضمین امنیت، شرایط بازتولید و سودآوری سرمایه ها هستند. مکانیسم ایفای نقش اقتصادی دولت در شرایط روز دنیا در زمره مهمترین اهرم های سرمایه، هم در قلمرو خنثی سازی گرایش نزولی نرخ سود و هم در عرصه چالش بحران ها است. نقشی که صد البته همسان هر مکانیسم و راهکار دیگر سرمایه داری بار همه تناقضات سرشتی سرمایه را با خود حمل می کند. در همان حال که بدترین یورش ها به معیشت کارگران را وثیقه تداوم هستی سرمایه می کند، آسیب پذیری نظام سرمایه داری را نیز عمیق تر و زمینه های فروپاشی و احتضارش را هموارتر می سازد.

دولت در مقام نماینده آگاه و نهاد اندیشوار، برنامه ریز و مجری نظم سرمایه، اساسی ترین پیش شرط بقای سرمایه داری یعنی بالانس میان بخش لازم و اضافی کار را موافق الزامات ارزش افزائی و سودآوری سرمایه ها و به حساب سلاخی هست و نیست طبقه کارگر تنظیم و تنفیذ می نماید. اشتباه نشود مراد از این عبارت دخالت بوروکراتیک و « قانونی » دولت در تعیین سطح دستمزدها به سیاق جوامعی مانند ایران نیست. دولت ها در همه کشورهای جهان و از جمله در «دموکراتیک» ترین آن ها!! کلیه اهرم های لازم این کار را با کارسازترین و براترین ظرفیت ها در اختیار دارند. بهای نیروی کار هزینه بازتولید این نیرو است. سرمایه داران در قبال استثمار کارگر و تصاحب عظیم ترین بخش کارش، فقط بهای بازتولید نیروی کار او را می پردازند. هر چه این بها نازل تر پرداخت شود بخش پرداخت نشده ارزش کار کارگر سنگین و سهمگین تر می گردد و این کاری است که همه صاحبان سرمایه در سراسر جهان برای انجامش به هر توحشی دست می زنند و از هیچ سببیتی دریغ نمی ورزند. بهای نیروی کار معمولاً به صور مختلف و با تقسیمات متفاوتی پرداخت می گردد. هزینه بازتولید نیروی کار فقط هزینه خورد و خوراک و پوشاک و سرپناه نیست. کارگر برای بازتولید نیروی کارش به دارو و درمان و بهداشت هم نیاز دارد. بازتولید این نیرو نیازمند آموزش، پرورش، ارتقاء بارآوری و بالا بردن تخصص آن نیز هست. غرامت ایام بیکاری نیز جزئی از هزینه همین بازتولید است. این حکم در مورد غرامت ایام بیماری هم صدق می کند. مرخصی هفتگی و سالانه نیز شرط سلامت این نیرو و لازمه بازتولید آن است. سرمایه فقط به نیروی کار نسل حاضر محتاج نیست. هزینه معیشت، آموزش، تربیت و بهداشت نسل های بعدی نیز شرط لازم آماده باش مستمر ارتش نیروی کار است. موارد دیگری را هم می توان اضافه کرد. نکته مورد تأکید این است که کل اجزاء این بخش از بهای نیروی کار یا اصلاً توسط سرمایه داران پرداخت نمی شود، کاری که سرمایه در ایران و کشورهای مشابه انجام می دهد و یا اگر پرداخت می شود در چهارچوب کنترل، برنامه ریزی ها و محاسبات دولت ها قرار دارد. در هر دو حالت دولت است که در باره این بخش، به صورت فعال مایشاء ایفای نقش می کند. در مورد نخست چوبه دار، میدان تیر و دیکتاتوری وحشت و خون را وثیقه معافیت سرمایه داران از پرداخت آن می نماید و در حالت دوم مقدار، چگونگی بود و نبود یا منحنی کاهش و افزایش آن را مو به مو با پیش شرط های بیشترین سودآوری های سرمایه منطبق می سازد. هر ریال کاهش سود سرمایه ها را با کاهش ریالی در هزینه دارو، درمان، آموزش، بازنشستگی و غرامت ایام بیکاری یا بیماری کارگر جبران می کند، تا از این طریق شتاب بالفعل شدن گرایش افت سودها را کند سازد یا در صورت وقوع بحران راههای خروج از مهلکه را لایروبی بنماید. هر چه گرایش نزولی نرخ سود بر سرعت خود بیفزاید میداننداری دولت در بستن مدارس و مهد کودک ها، تعطیل بیمارستان ها، کاهش غرامت های ایام بیکاری و بیماری و افزایش سن بازنشستگی ها فعال تر و بی عنان تر می گردد. دولت همه این کارها را انجام می دهد. اما سالیان متمادی است که انجام تمامی اینها حتی در وسیع ترین و بربرمنشانه ترین ابعاد در کنار به کارگیری همه مکانیسم ها و عوامل دیگر، چاره کار نبوده و نمی باشد.

بحران‌ها به طور مستمر و هر بار نیرومندتر از بار پیش طغیان می‌کنند و دولت به مثابه دژ مقاومت سرمایه باید برای توسعه دامنه تعرض خود علیه بهای نیروی کار و حداقل معیشتی توده‌های کارگر راه‌های تازه و هر بار تازه‌تری جستجو کند. در طول چندین دهه اخیر، اقدام دولت‌ها به گرفتن سنگین‌ترین وام‌ها از سیستم‌های بانکی یا مؤسسات غول‌پیکر مالی در زمره کاراترین اهرم‌هایی بوده است که برای حصول این هدف به کار رفته است. دولت‌ها با گرفتن هر میزان وام دو کار را به طور همزمان انجام می‌دهند. نخست اینکه به حساب بهای نازل نیروی کار سال‌های آتی و نسل‌های آتی طبقه کارگر حاتم وار به ترمیم ضایعات سود سرمایه‌ها، به افزایش حجم سودها، به شرایط سودآوری انبوه‌تر سرمایه و به همه آنچه که موجب کمک به چالش بحران سرمایه‌داری می‌شود بذل و بخشش و کمک می‌نمایند. دوم اینکه حجم بسیار عظیمی از سرمایه‌های آزاد و راکد متراکم شده در بانک‌ها و مؤسسات مالی را به سرمایه‌محوس و سودآور تبدیل می‌کنند. دولت‌ها در هر دو حالت همسان همه اشکال دیگر کارکرد اقتصادی خود محور تقسیم زمان کار طبقه کارگر به کار اضافی و لازم را تا دورترین نقطه ممکن جا به جا می‌سازند. بخش لازم کار یا بهای بازتولید نیروی کار را تا سرحد ممکن کاهش می‌دهند و بخش اضافی آن را که به سرمایه و سود تبدیل می‌شود، تا هر کجا که امکان دارد بیشتر می‌کنند. دولت در این گذر آسان که فلسفه وجودی اوست به همه وارونه‌سازی‌های لازم نیز دست می‌زند و کل این تعرض سرمایه علیه حداقل بهای بازتولید نیروی کار طبقه کارگر را اجبار کل جامعه و شرط حتمی نجات همه شهروندان اعلام می‌دارد. به بیان دیگر تجاوز سرمایه به سفره خالی کودکان توده‌های کارگر را مصالح عالی‌ه خود کارگران می‌خواند!! یک سؤال اساسی در اینجا سرنوشت این وام‌ها است. معنای بدهکاری دولت این است که طبقه سرمایه‌دار معادل تمامی این اقلام بدهی را مفت و به طور کاملاً بلاعوض، دریافت کرده است و در قبال آن نسل حاضر و حتی نسل‌های بعدی طبقه کارگر را وامدار ساخته است. توده‌های کارگر باید همه این بدهی‌ها را از محل بهای نازل نیروی کارشان بپردازند. این «قانون» سرمایه است!! نسل کنونی کارگران باید با تحمل هولناک‌ترین گرسنگی‌ها، استهلاک‌ها و سیاه‌روزی‌ها این کار را انجام دهد و مطابق همین «قانون» آنچه را باقی می‌ماند، به صورت تنها «میراث» به نسل‌های بعدی منتقل گردد!! مشکل اساسی این است که حجم بدهی‌ها نامحدود است و هر روز که می‌گذرد به گونه‌ای نا محدود سیر صعودی می‌پیماید.

سرمایه نمی‌چرخد، جهان موجود از سرمایه اشباع است. بخش بسیار عظیمی از سرمایه‌ای که تولید می‌شود قادر به پیش‌ریز و ارزش‌افزایی نیست. متوسط ترکیب ارگانیک سرمایه جهانی به اوج رفته است. نرخ اضافه‌ارزش‌های نجومی کفاف نرخ سودهای مطلوب و مورد نیاز چرخه بازتولید سرمایه‌ها را نمی‌دهد. گرایش به افت نرخ سودها مدام حول محور بالفعل شدن چرخ می‌خورد و بحران‌ها به رغم کاربرد همه مکانیسم‌های مؤثر مقابله، با کوبندگی تمام به وقوع می‌پیوندند. هزینه کردن بهای نیروی کار سال‌های آتی و نسل‌های آینده تنها کاری است که از دولت‌ها ساخته است. همه این داده‌ها و واقعیت‌ها فریاد می‌زنند که نظام سرمایه‌داری حتی با هارترین شیخون‌ها علیه زندگی روز طبقه کارگر، باز هم به سادگی قادر به ادامه حیات نیست. هزینه کردن بهای نیروی کار نسل‌های آتی در چنان ابعادی که دیگر چیزی به نام بهای نیروی کار وجود نخواهد داشت!! تنها راه ماندگاری این نظام شده است. بشریت کارگر بهای بودن سرمایه‌داری را این گونه پرداخت می‌کند.

بدهی فقط 10 کشور از کل ممالک روز دنیا که 6 تای آن‌ها را عظیم‌ترین قدرت‌ها و قطب‌های جهان سرمایه‌داری تشکیل می‌دهد تا لحظه حاضر بیش از 35 تریلیون یورو (حدود 52000 میلیارد دلار) است. در حالی که حاصل جمع تولید ناخالص سالانه جوامع مذکور از 34000 میلیارد دلار کمتر است. به بیان دیگر کل ارزش‌هایی که سرمایه‌داری این 10 کشور، از کل ارزش‌های تولید شده توسط طبقه کارگر بین‌المللی از جمله توده‌های کارگر همین ممالک نصیب خود کرده است از مجموع بدهی‌های حی و حاضر سرمایه‌های اجتماعی این جوامع پائین‌تر رفته است. این رقم در قیاس با آنچه که کل طبقه کارگر کشورها به عنوان هزینه بازتولید نیروی کارش دریافت نموده است حداقل 5 برابر بیشتر است اما در قیاس با کل بدهی‌های ممالک مذکور از حدود 65% تجاوز نمی‌نماید. حدود 500 میلیون نفوس جمعیتی طبقه کارگر باید در چند سال آتی با بهای نیروی کاری که میزان واقعی آن هر ماه از ماه پیش کمتر می‌گردد، پاسخگوی پرداخت بدهی‌های 52000 میلیارد دلاری سرمایه‌داران و دولت‌های سرمایه‌داری باشند. سهم هر خانواده کارگری در تحمل بار این شیخون‌مرگبار سرمایه به طور متوسط از رقم 400 هزار دلار بیشتر است. دولت‌ها در هر چشم به هم زدن از حساب بهای نیروی کار سال‌ها و نسل‌های آتی طبقه کارگر، افزون‌تر و افزون‌تر به صاحبان سرمایه می‌بخشند تا از این طریق نظام بردگی مزدی را بر سر پا نگه دارند. رقم 400 هزار دلار، با شتاب بی‌وصفی روند افزایش می‌پیماید. سرگیجه اساسی دولت‌ها این است که ارقام نجومی حیرت‌بار بدهی‌ها را چگونه، با چه ریتم و با کدام زمان بندی‌ها بر زندگی توده‌های کارگری سرریز کنند که بهای نیروی کار روزشان

کفاف هیچ چیز را نمی دهد. معضلی که در هفته های اخیر یکی از عظیم ترین قطب های قدرت سرمایه جهانی یعنی اتحادیه اروپا و حوزه یورو را تا سرحد فروپاشی ائتلاف آن ها پیش راند.

وضعیت روز نظام سرمایه داری این گونه است و سفینه هستی طبقه کارگر بین المللی اسیر امواجی است که از ژرفنای تناقضات ذاتی سرمایه می جوشد و زمین و زمان را به عرقاب می کشد. سفینه ای که بدون هیچ قطب نما، هیچ افق، هیچ شناخت و هیچ نقشه راهی، در کام طوفان تهاجم سرمایه به دور خود می پیچد. عاصی است و مثل بمب ساعتی به سوی لحظه انفجار می رود اما از هیچ آمادگی و تدارکی برای غلبه بر این وضعیت و برون رفت از این مهلکه برخوردار نیست. هر روز به شکلی دچار اشتعال می شود اما شعله هایش نه نظام بردگی مزدی که قدرت پیکار ضد سرمایه داری خود او را می سوزاند و خاکستر می گرداند. در ایران انتخابات بورژوازی را منفذ انفجار خشم خویش می سازد اما به جای چالش سرمایه، به جای جنگ علیه سرمایه داری به گونه ای بسیار ابتذال آمیز، شعارهایی از نوع « رأی من کجاست؟! » « جمهوری ایرانی؟! » یا « بطلان ولایت خامنه ای » سر می دهد!!! در تونس انقلاب می کند و حاصل انقلابش عزل « بن علی » و نصب « غنوشی » می گردد!! در مصر کوه انقلابش موش کور کمیک می زاید، درنده ترین وحوش دینی سرمایه را از اعماق کهنه ترین گورستان های تاریخ نبش قبر می کند و بر اریکه فرمانروائی نظام بردگی مزدی می نشاند. در یمن قیام سراسری یکساله خونینش القاعده به بار می آورد. در امریکای شمالی، اروپا و استرالیا آواره پردرد خود را به دیوار وال استریت یا این و آن برج بلند بانک ها می کوبد!! جنبش ضد گلوبالیزاسیون به راه می اندازد!! خواستار تقسیم بالمناصفه تر اضافه ارزشها میان سرمایه داران و دولت های سرمایه داری دنیا می گردد!! بساط نذر و نیاز در برابر اتحادیه ها پهن می کند و تمامی قدرت جنگ و ستیز طبقاتی خود را به ضریح امامزاده های وساطت و دلالتی می آویزد!! در جوار این موقعیت بسیار تراژدیک جنبش کارگری، کاروان از همه لحاظ کمیکی نیز اینجا و آنجا راه دکانداری خود را می پوید. این کاروان متشکل از خیل کثیر فرقه ها و سکت هائی است که زیر نام احزاب، گروهها، سازمان ها و عناوین دیگر با تکان دادن بیرق های ریا و ترفند و دروغ، هلهله کنان برای این وضعیت دردآور کف می زنند. سقوط مبارک و عروج ارتجاع درنده اسلامی در مصر را انقلاب طبقه کارگر اعلام می کنند. رفتن بن علی و آمدن غنوشی را رستاخیر جنبش کارگری می خوانند، هورا کشیدن کارگر ایرانی برای کربوبی و موسوی را شیپور انقلاب نام می گذارند. این کاروان کمیک در طول 50 سال اخیر کارش این بوده است. هر روز از روز پیش متشتت تر، منزوی تر، مضمحل تر شده است و امروز نیز با بیشترین سرعت راه نیستی خود را طی می کند. تا روزی که هست کارش تلاش برای شقه شقه کردن کارگران، حلق آویزی هر شقه به طناب سکنی خاص، بستن سد بر سر راه شکل گیری و سازمانیابی و آگاهی و شعور و شناخت ضد کار مزدی توده های کارگر و ممانعت از عروج یک جنبش کارگری نیرومند شورائی سراسری افق دار لغو کار مزدی و سوسیالیستی است.

سرمایه داری در چنان وضعی است و جنبش کارگری بین المللی در چنین وضعی است. حدیث زندگی «چپ» هم چیزی است که توصیف شد. جنبش ها و خیزش ها در همه جا با تمامی وسعت و شور و سرکشی وجود دارند، مشت ها همه جا گره خورده است. فریادها در سراسر جهان طنین انداز است. همه این جنبش ها، خیزش ها، فریادها و اعتراضات تبلور مستقیم، قهری و اجتناب ناپذیر عصیان و انفجار کارگران دنیا علیه شدت استثمار و جنایات سرمایه داری است. در این شکی نیست اما حاصل همه این مبارزات، شورش ها، قیام ها و « انقلاب » ها نه فقط هیچ گام پیروزی نیست که همه جا بدون هیچ استثناء فاجعه شکست و شکست های عظیم تر بوده است. چه نتیجه ای از این رویدادها باید یا می توان گرفت. آیا چون وضع چنین است باید به توده های کارگر کشورها گفت که: امید خیری نیست لطفاً شر مرسانید!! باید آنها را از ریختن به خیابان ها و انفجار خشم باز داشت!! این بزرگترین آرزوی است که سرمایه داران و دولتهای سرمایه داری دارند و انجام آن سواى خدمت به نظام بردگی مزدی هیچ چیز دیگر نیست. اما مسأله به همین جا محدود نمی شود. کارگران در هیچ کجای دنیا منتظر امر و نهی این و آن آقابالاسر ننشسته اند تا با صدور حکم وی راهی خیابان ها گردند یا این کار را نکنند و قعود را بر قیام ترجیح دهند!! آنچه آنان انجام می دهند کاری است که نمی توانند انجام ندهند. توده عظیم انسان هائی هستند که فاقد آگاهی، افق، صف مستقل طبقاتی، تشکل و سایر ساز و کارهای آگاهانه مبارزه طبقاتی می باشند. زیر فشار گرسنگی، تحقیر، بی حقوقی و همه مصیبت های سرمایه داری مشتعل می شوند. انفجار جبر زندگی روز آنان است. این حرف که باید آنان را از عصیان و شورش های بی سرانجام باز داشت صرفنظر از مریخی بودنش فقط رویه دیگری از همان هورا کشیدن و ستایش ابتذال آمیز برای عصیان روز آنان به عنوان انقلاب است.

سؤال اساسی در اینجا این است که پس چه باید گفت؟ چگونه باید گفت؟ با گفته ها چه باید کرد و چگونه باید آنها را جامه عمل پوشید؟ از پاسخ سؤال دوم شروع کنم. جمع کردن بساط سکت بازی یک شرط تعیین کننده همپیوندی و همجوشی با هر گام تلاش صادقانه برای خارج ساختن جنبش کارگری بین المللی از این وضعیت است. سکت ها یا آنچه اینک با نام

احزاب، سازمان‌ها، اتحادها و عناوین مشابه وجود دارند در بهترین حالت مشتکی سکت‌های عقیدتی هستند که در هستی اجتماعی خود هیچ ربطی به مبارزه طبقه کارگر علیه سرمایه‌داری ندارند، از این هم بدتر سد راه پیوستن افراد به چنین مبارزه‌ای می‌باشند. بنیاد هستی این احزاب در ستیز با سازمانیابی شورائی سراسری ضد کارمزدی توده‌های وسیع طبقه کارگر است و نوع سازمانیابی اخیر تنها ظرف واقعی مبارزه طبقه کارگر علیه اساس سرمایه‌داری است. جنبش کارگری جهانی بدون چنین مبارزه‌ای قادر به انجام هیچ کاری نیست و همه این‌ها بدان معنی است که هر جنب و جوش سکتی و به روایت رایج حزبی، جنب و جوشی در راستای بستن سد بر سر راه شکوفائی و رشد و عروج جنبش واقعی ضد سرمایه‌داری طبقه کارگر می‌باشد. بدیل پرچمداری حزبی و سکتی، دست در دست هم گذاشتن به عنوان فعالان مصمم جنبش ضد سرمایه‌داری و برای لغو کارمزدی با هدف متشکل ساختن شورائی تمامی توده‌های کارگر علیه اساس بردگی مزدی و علیه تمامی اشکال جنایت، دیکتاتوری، تبعیض، بی‌حقوقی و انسان‌ستیزی این نظام در همه عرصه‌های حیات اجتماعی است. سازمانیابی طبقه کارگر به این شکل بدون تردید نیازمند راهی بسیار طولانی و پرپیچ و خم است، باید سنگ سنگ بالا برد و ساخت، اما راهی است که باید رفت.

سؤال بعدی این بود که چه باید گفت؟ به عنوان یک فعال ضد کارمزدی جنبش کارگری، به عنوان قطره‌ای جوشان و موج‌انداز در دریای خشم و قهر و انفجار میلیون‌ها و میلیارد‌ها برده مزدی همزنجیر چه کاری باید کرد و چه مسائلی را باید در میان نهاد. پاسخ این بخش به اندازه آنچه که قرار است طبقه کارگر جهانی برای تغییر تمامی هستی موجود انجام دهد مشروح است اما این جواب طولانی در عین حال قابل جمع‌بندی است. اولین و اساسی‌ترین بخش پاسخ این است که باید حقیقت را، راز واقعی کل سیه‌روزی‌ها را با کارگران صحبت کرد. باید در دل هر اعتراض، عصیان، اعتصاب، خیزش و جنبش، هر مرکز کار و تولید و آموزش، هر محله و خانه و کاشانه و هر شبکه اجتماعی اینترنتی بساط گفتگو باز کرد. باید بر ریشه واقعی آنچه انسان‌ها را به خیابان‌ها ریخته است. بر ریشه همه گرسنگی‌ها، ستمکشی‌ها و محرومیت‌ها انگشت نهاد. باید وجود کارمزدی را به مثابه سرچشمه همه سیه‌روزی‌ها در برابر انظار کاوید و در دل این کاوش فریاد کشید که آنچه سکنه کارگر جهان را به انفجار کشانده است اینجاست. باید از کشیدن هورا و مداحی کاسبیکارانه برای شورش‌های بی‌افقی که دروازه هیچ تعرضی علیه ارکان حیات و قدرت سرمایه‌داری را نمی‌کوبند احساس شرم کرد. باید به جای این هورا کشیدن‌ها به میلیون‌ها کارگر معترض هر کشور گفت که معضل آنان با جا به جایی مبارک‌ها و بن‌علی‌ها و سیدعلی‌ها، با رفتن این دولت و آمدن دولتی دیگر، با اصلاح سیاست‌های بانکی، با تغییر برنامه ریزی‌های صندوق بین‌المللی پول و بانک جهانی، با مجرد شورش‌ها و طغیان‌ها، نه فقط حل نمی‌گردد که هیچ تقلیل و تعدیلی هم پیدا نمی‌کند. باید در گوش همه توده‌های معترض و عاصی فریاد زد که تا سرمایه‌داری هست وضع چنین خواهد بود و هر روز مسلماً از روز پیش بسی بدتر خواهد شد. باید با پرخروش‌ترین صداها اعلام کرد که بنیاد کل فقر و گرسنگی و زور و جهل و بی‌حقوقی و جنگ‌افروزی در جهان حاضر، وجود سرمایه‌داری است و بر همین اساس هر جنبش و خیزشی که تیر قدرت خود را سراسر است به سوی این نظام شلیک نمی‌کند، جنبشی سازشکار، شکست‌آمیز و حلق‌آویز به راه حل‌های ارتجاعی است. همه این‌ها را باید گفت و انجام داد، اما این فقط نقطه شروع راه است. مبارزه با سرمایه‌داری مشتکی شعار و جار و جنجال نیست. با حلوا، حلوا کردن هم‌دهن شیرین نمی‌شود. ارتجاع رفرمیستی بورژوازی در بند بند جنبش‌ها حضور دارند و با تمامی توان و ظرفیت برای تبدیل آن به نردبان قدرت خود تلاش می‌کنند. باید راهبردهای درست ضد کارمزدی در پیش چشم توده‌های عاصی و اسیر انفجار طبقه کارگر پهن کرد. باید مطالبات واقعی متضمن تعرض رادیکال به شریان هستی سرمایه‌داری را پیش کشید. بالاتر توضیح دادیم که سرمایه‌داری نه فقط بهای نیروی کار نسل حاضر بردگان مزدی، نه فقط حداقل معیشتی روز طبقه کارگر بین‌المللی که آخرین دینار بهای بازتولید نیروی کار نسل‌های بعدی آنها را از همین امروز وثیقه بقای خود ساخته است در چنین وضعی بیشتر از هر زمان دیگر باید مطالبات حی و حاضر خیزش‌ها، خواسته‌های بنیادی و ضد کارمزدی باشد، باید به عنوان یک کارگر در عمق اعتراض کارگران، به عنوان قطره‌ای جوشان در دریای انفجار توده‌های کارگر، خواستار آن شد که تضمین بی‌قید و شرط یک زندگی مرفه آزاد انسانی برای کل هفت میلیارد سکنه روی زمین پرچم بیکار جاری توده‌های کارگر گردد. باید بسیار جسور و گستاخ این خواست را جلو آورد که اولاً باید خوراک و پوشاک و مسکن و بهداشت و درمان و آموزش و همه مایحتاج معیشتی و امکانات لازم رفاهی کل توده‌های کارگر دنیا تضمین شود. ثانیاً این مایحتاج و امکانات باید بر اساس عالی‌ترین و پیشرفته‌ترین و بالاترین الگوی روز تعیین گردد. ثالثاً برای این که چنین تضمینی معنای زمینی یابد باید همه این احتیاجات معیشتی و امکانات رفاهی رایگان شود، از دایره داد و ستد پولی یا به بیان دقیق‌تر از سیطره هر نوع خرید و فروش خارج گردد. رابعاً و به عنوان جزء جدائی‌ناپذیر این مطالبه باید هر نوع دخالت دولت در هر میزان محدود سازی آزادی‌ها و حقوق اجتماعی انسان‌ها، هر اقدام دولت‌ها در اعمال هر نوع تبعیض جنسی و قومی و نژادی و مانند این‌ها ممنوع گردد.

تا اینجا فقط سخن از طرح خواسته ها بود اما هیچ کارگری در هیچ کجای این جهان هیچ تردیدی ندارد که بورژوازی، دولت هایش و اپوزیسیونهای این طبقه در تار و پود خیزش ها و عصیان های سراسری ما این حرف را با زرادخانه های نظامی و پلیسی پاسخ خواهند داد. طرح خواست بالا جرعه اعلام جنگ علیه سرمایه داری است و بورژوازی این اعلام جنگ را با راه اندازی یک جنگ واقعی جواب می دهد. برد این مطالبه جا به جایی حکومت ها و سرنگونی طلبی رایج رفرمیسم چپ نیست که این یا آن اپوزیسیون بورژوازی از آن استقبال کند یا احزاب و سازمان های طیف رفرمیسم هوراکنشان آن را انقلاب خوانند. مطالبات بالا گامی در گلوله باران شریان حیات سرمایه است و بر همین اساس بورژوازی در سراسر جهان و در تمامی ترکیب طبقاتی خود از حاکم تا اپوزیسیون با آن اعلام جنگ خواهد داد. این حادثه ای است که باید پیش آید، جز این راهی نیست. این نشانه درستی راه ماست و مسأله اساسی آن است که باید وارد این جنگ گردید. جنگی طبقاتی و انترناسیونالیستی علیه موجودیت سرمایه داری که نیازمند به میدان آمدن ما با کل قدرت و ظرفیت پیکار ضد کار مزدی است.

برای این کار باید در هر کجا که هستیم، در عمق انفجارها و شورش ها، در اعتصابات و اعتراض ها، در هر مرکز کار و تولید و آموزش و درمان، در خانه و کاشانه و محله، در شبکه های اینترنتی یا هر کجای دیگر دست به کار تقلا برای فراهم ساختن زمینه های اعمال قدرت متحد جمعی و سراسری گردیم. باید ولو لاک پشتی و لنگان لنگان شوراهای ضد سرمایه داری خود را بر پای سازیم. شوراهائی که خواست بالا را پرچم مبارزه روز و سنگر مقاومت خود سازند. شوراهائی که در درون آن ها مبارزه کنیم، بیاموزیم، زندگی نمائیم. دنیای آینده خود را به تصویر کشیم، نقد مارکسی اقتصاد سیاسی، ماتریالیسم انقلابی و پراتیک مارکس را زمزمه زندگی روز سازیم. همبستگی انترناسیونالیستی را پراتیک جاری پیکار کنیم. شوراهائی که در درون آن ها همه این کارها را انجام دهیم و در راستای انجام آن ها، گام به گام متحدتر، آگاه تر، متشکل تر و نیرومندتر شویم، سرمایه داری را در همه عرصه های حیات اجتماعی به چالش بکشیم و دست به کار احراز توان لازم برنامه ریزی سوسیالیستی کار و تولید و زندگی اجتماعی گردیم، آیا طبقه ما این کارها را خواهد کرد یا نه؟ پیچیده ترین سؤال تاریخ است اما این سؤال بسیار پیچیده و پررمز پاسخ نسبتاً ساده ای هم دارد. فقط اگر چنین کند می تواند زندگی کند، در غیر این صورت، حتماً در میان شعله های سرکش سوداندوزی سرمایه خاکستر خواهد شد.

ناصر پایدار

دسامبر 2011